

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم خدمت آقایان که بحث راجع به اصلش حدیث لا ضرر بود به این مناسبت وارد بحث تاریخی مسئله یعنی زمینه مسئله قبل از روایات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین بود. و عرض کردیم که شواهد نشان می دهد که این حدیث از رسول الله در مدینه کاملاً معروف شده بود. حالا حجیت و اینهایش تا برسیم به آن.

عرض کردیم که این روایت را از مصادر اهل سنت بررسی شد. رسید به یک مصدري که البته یک مقداری باز مثل قاعده بقیه درس های ما از بحث خارج شدیم. و آن بحث این به اصطلاح روایتی است یا حالا نوشتاری بوده است از نوه پسر عباد بن صامت. که از جدش نقل کرده است و این مجموعه ای است به نام اقضیه النبی یا سنن النبی. این مجموعه است البته عده ای از آن متفرق شده است مثلاً خصوص لا ضررش را سابقاً خواندیم در این ماجه هم بود. به همین متنی که اینجا هست. قضا آن لا ضرر و لا ضرار. یک مقدارش متفرق شده است و به این مناسبت عرض کردیم که یک مقدارش هم در مصادر ما آمده است و با سند واحدی که با خود این متن می خورد با سند واحدی است در مصادر ما و در مصادر اهل سنت هم تکه هایی از این روایت جداگانه آمده است. آن وقت این در این چاپی که من دارم جلد ۳۷ در صفحه ۱۳۹ در ذیلش ایشان در حدود ۴۳۹ تا ۴۴۱ مصادر تکه تکه های حدیث را از طرق اهل سنت بیان کرده است. خوب است آقایان خواستند اگر حال داشتند خب اینها را بخواهیم متعرض شویم طول می کشد لکن به طور طبیعی نحوه بیان ایشان هم به این ترتیب است. آن هایی که تکه تکه حدیث از غیر طریق عباد آمده است البته باز هم بعضی جاهایش را اختصار کرده است گفته است که انجاما شواهدش را نقل کردیم مراجعه کنید. قصه هایی هستند تکه هایی هستند که از خود عباد نقل شده است. اما همین تکه تکه شده است. آن اینکه ایشان می گوید که مثلاً من طریق فلان عن فضیل بن سلیمان این مثلاً این تکه اش را از انهایی که از طریق فضیل بن سلیمان است همین عباد است. بر می گردد به عباد. به یعنی به این حدیث عباد. فضیل بن سلیمان هم از موسی بن عقبه نقل می کند از همین نوه پسر عباد.

پس بنابراین دیگر نمی خواهد بخوانم هی نقل می کند که اخراج فلان و اخراج فلان به سند فلان و اسنادش را نوشته است و به فلان به سند فضیل بن سلیمان. آنچه که در این چاپ الآن موجود است به نام فضیل بن سلیمان، در این سه صفحه ای که ایشان تخریج کرده است

تقریباً کمتر از سه صفحه این بر می گردد به همین سند یعنی این را تکه تکه کرده اند. مثل اینکه ما هم روایت عقبه بن خالد که مقداری از این روایت را دارد ما هم آن را تکه تکه کردیم. ما هم در کتب مختلف ما آمده است. من عرض کردم شماره گذاری کردیم که مجموعه قضا و سننی که هست در اینجا چند تا است یکی المعدن جبار حالا اجمالاً من عرض می کنم که قضاء النبی دو سنخ بوده است بلکه در حقیقت سه سنخ بوده است. یکی احکامی بوده است که دائمی بوده است آن هم به آن قضا می گفتند مثل اینکه نماز را دو رکعت اضافه کرد یکی احکامی بوده است که موقت بوده است مثل اینکه بعد از جنگ خیبر فرمودند که اینکه الاغ نخورید گوشت الاغ حرام است. غنائم را سوار الاغ کنند تا مدینه بیاورند. یکی اینکه به عنوان حاکم و به عنوان والی مخصوصاً اگر در جامعه خصومتی واقع شده است اختلافی واقع شده است آن را حل کند. این از شئون ولایت است از شئون اداره و حکومت است. این سه تا نکته دارد. آن وقت باید نگاه کرد این افضیه النبی از کدام قسم است. چون اینجا یک مقداری خلط شده است. مثلاً خود مرحوم آقای شیخ الشریعه می گوید قضا لا ضرر این از قبیل سومی است. احکام سلطانیه. یعنی اگر در جامعه مشکلی آمد این لا ضرر را آورده است برای رفع مشکل از جامعه. دقت کردید؟ حالا من یک اشاراتی می کنم که شاید روشن باشد. قضای اول شماره گذاری کردیم المعدن جبار این قضاء رسول الله دائمی است. دوم البئر جبار این هم دائمی است. العجماء جرحها جبار این سه تا. این هم دائمی است. عرض کردیم این یکی به عین عبارت در مصادر ما آمده است و در مصادر ما آن که عین عبارت این است در همان روایتی است که در کتاب محمد بن حسین بن ابی الخطاب رحمه الله و علی الله شأنه از محمد بن عبد الله بن هلال عن عقبه بن خالد عن ابی عبد الله. سند ها هم یکی است. پیش ما این است که با متن این لذا احتمال دادیم که اصل این مطلب نوشتاری بوده است نوه پسر عبادۀ داشته است این نوشتار را این عقبه بن خالد خدمت حضرت عرض کردند حضرت تأیید فرمودند. پس شماره چهار قضی فی الرکاز الخمس. این هم دائمی است. شماره پنج قضی ان ثمر النخل لمن أثمرها الا ان یشرط المبتاع. این هم جزء سنن دائمی رسول الله است. این شماره پنج این در روایات ما هست و قضی ان مال المملوک باعه الا یشرط المبتاع. این هم جزء احکام دائمی است البته این متن الآن در ذهنم نیست اما به نظرم در روایت ما شبیه این آمده است. فعلاً مراجعه نکردم. «و قضی أن الولد للفراش وللعاهر الحجر»، این هم در روایت ما آمده است. لکن در این متن عقبه الآن ذهنم نیست. اصولاً عرض کردیم این متن هفتمی بود. قضا ان الولد للفراش این جزء سنن رسول الله است و تاریخش هم عرض کردیم در فتح مکه شد. شرحش را سابقاً داده ام دیگر تکرار نمی کنم. این هفتمی.

هشتمی، «وقضی بالشفعة بین الشکاء فی الأرضین و الدور»، این هم در متن عبادۀ است در این متن. این هم در کتاب روایت ما آمده است. این در روایت ما این متن آمده است با همین تعبیر. قضی رسول الله بالشفعة بین الشکاء فی الأرضین و المساکن. اینجا و الدور

آمده است در کتاب کافی و اینها در آنجا مساکن آمده است. این روایت جزء احکام رسول الله است بحث شفعه جزء احکامی است که پیغمبر قرار داده است جزء سنن پیغمبر است و جزء سنن دائمی هم هست. یکی از سنن دائمی رسول الله این است. به شفعه. لکن این روایت با اینکه در همین کتاب آمده است دو تا مشکل اساسی دارد. یکی کلمه شرکاء. چون در روایات ما مسلم است که شفعه بین دو نفر است بیشتر نمی شود. این روایت می خواهد بگوید که بین چهار تا پنج تا هم می شود.

نکته دیگر این است که آیا شفعه در خصوص زمین و خانه هست. حالا فرض کنید کتاب فروخت. مثلاً دوره وسائل شریک بود با رفیقش سهم خود را فروخت. آیا او شفعه دارد یا خیر؟ در غیر زمین. کتاب. حیوان. عبد. فرش. یک فرش بود با هم شریک بودند. حصه خود را فروخت دقت کردید این متن بین اختلاف خود سنی ها هم هست. از رسول الله که نقل کرده اند یک متن نقل کرده اند خصوص این دو تا زمین و ساختمان. گفته اند در غیر اینها شفعه نیست. باز هم نقل کردند الشفعه فی کل شیء. باز هم نقل کرده اند که شفعه در عبد هست در حیوان نیست. دیگر حالا وارد بحثش نمی خواهم بشوم چون بحث شفعه است احتیاج به آنجا دارد و لذا این روایت الآن با این متن بین اصحاب ما اصلاً قبول نشده است. از مواردی است که قبول نشده است. هم به لحاظ کلمه شرکا هم بین حصر بین ارضین و دور و یا مساکن و غیر از این که به پیغمبر هم نسبت داده شده است از زمان صحابه هم اختلافی است. عده ای از صحابه می گفتند شفعه در هر چیزی و عده ای می گفتند نه همین که پیغمبر فرمود یکی زمین و یکی هم خانه. زمین های بزرگ هست صد هکتار دویست هکتار این زمین. و قضی بالشفعة بین الشرکاء فی الأرضین و الدور این مقدار حدیث در متن ما هست. حالا آنجا کجایش محل اختلاف است؟ در متنی که ما داریم که کافی هم دارد تهذیب و فقیه هم دارد «و قال لا ضرر و لا ضرار»، اینجا یک و قال دارد. لا ضرر و لا ضرار. در این متن و قال لا ضرر و لا ضرار نداریم. در متن اهل سنت نداریم. این شماره ای که برای شفعه زدیم شماره هشت است انشاء الله می خوانیم در شماره شانزده که من شانزده تا شماره گذاری کردم و قضی ان لا ضرر و لا ضرار آنجا هم قال ندارد. و قضی ان لا ضرر و لا ضرار. پس یک مشکل که الآن ما متن داریم این است. در این متنی که هست قال اضافه شده است بعد از این شفعه به صورت قال قضی هم نیست. در کتاب در این نوشتار عبادۀ قضی با فاصله هفت حکم دیگر. حکم شانزدهم است در این است. البته ترتیب من شانزدهم است. ممکن است هفدهم هجدهم هم بشود چون توضیح میدهم که بعضیهایش را ما مثلاً یکی قرار دادیم ممکن است دو تا باشد. و قضی ان لا ضرر و لا ضرار. این یک مشکلی درست کرده است که آیا متن این جوری است که در اینجا است اگر متن این جوری است که در کتب اهل سنت است لا ضرر و لا ضرار ربطی به شفعه ندارد. یا متن آن است که پیش ما آمده است. و قال لا ضرر و لا ضرار. خب عده ای از فقها گفته اند که این متنی که پیش ما آمده است قابل قبول است و لذا لا ضرر و لا ضرار را پیغمبر برای تأیید شفعه فرمودند. طبق قاعده می دانید که

.....
اوفوا بالعقود شریک مالک است حق داشته است فروخته است حق خودش را فروخته است و يجب الوفاء. اینکه حق قرار دهیم برای شریک بیاید فسخ کند این خلاف ظاهر قرآن است. این به سنت رسول الله ثابت شد. شفعه در قرآن نیست به سنت رسول الله ثابت شد. لذا حد و حدود

آن وقت ظاهر این عبارت این است که حق شفعه را رسول الله به خاطر مسئله ضرر و ضرار قرار دادند. چون اگر شریک حصه خود را فروخت برای من ضرر است که با شخص دیگری شریک شوم که با او علاقه ندارم یا دشمن است. دقت کردید؟ یعنی آمدند گفتند که این لا ضرر و لا ضرار نکته شفعه است. اگر این باشد و این معنایش این است که لا ضرر و لا ضرار به عنوان تشریع است. ناظر به تشریع است. یعنی خداوند متعال تشریع کرده بود بیع درست است من حق دارم بفروشم و پیغمبر اکرم مراعاتا لقاعده ضرر فرمودند نه حق شفعه قرار دهند. آن اوفوا بالعقود در آن تصرف کردند با حق شفعه. من توضیحش را اجمالا عرض کردم معروف بین فقهای سنی و شیعه هم همین بوده است که ناظر به مقام تشریع است. عرض کردم که مرحوم شیخ الشریعه زده است به احکام سلطانی که این مقام تشریع نیست مقام اجرا است مقام تفهیم است. ساز و کار اجرایی است. لذا شیخ الشریعه اینجا خیلی به تکاپو افتاده است که بگوید این درست نیست. این متنی که ما داریم. خلاصه حرفش هم این است که این اقصیه نبی مشهور بوده است و این هم که ما از عقبه بن خالد داریم اقصیه رسول الله است. ان اقصیه ای که مشهور بوده است بین لا ضرر و شفعه فاصل است. عرض کردم این شماره هشت است آن شماره شانزده است. پس این در حقیقت روایت بین این دو قسمت جمع کرده است پس لا ضرر ربطی به شفعه ندارد. این خلاصه حرف. چون اگر لا ضرر را به شفعه بزنیم می شود مقام تشریع. دقت فرمودید؟ لا ضرر را ایشان می خواهد به مقام اجرا بزنند. احکام سلطانی. اگر بخواهیم احکام سلطانی باشد به شفعه نمی خورد. این خلاصه زحمات ایشان. کسانی هم که بعد از ایشان آمده اند سعی کرده اند نه حالا فرض کنید در متن عباده این بوده است اما در متن ما این طور است. آن که ما از ائمه داریم این طور است و قال پشت سر او آمده است. لکن با قطع نظر از اینکه چه بکنیم یک مشکلی که بعد دارد «و قال اذا عرف العرف و حدد الحدود فلا شفعه»، این متن هم در این اقصیه نیست. اذا عرفه العرف و حدد الحدود فلا شفعه. این هم اصولا در متن عباده نیست. این هم البته یک روایت معروفی است از جابر نقل شده است از کسی دیگر هم نقل شده است و آن بیشتر در متن اهل سنت اذا حدد الحدود و صرفت الطرق. آنجا این است. و صرفت الارض یا طرق آنجا بیشتر این است. یعنی چیست فرض کنید زمینی است ده هکتار است بین دو نفر است پیغمبر می خواهند بفرومایند که تا این دو نفر شریکند حق شفعه دارند اما آمدند تشخیص دادند تحدید شد مرز بندی کردند این ده هکتار را فرض کنید به خاطر قرب و بعد و آب و این حرفها به شش هکتار و چهار هکتار. هفت هکتار و سه هکتار. پنج و پنج حالا به هر نحوی تقسیم کردند و راه ها مشخص شد. این زمین یک

راهش این است آن زمین، اینها از هم مشخص شدند، حده الحدود، حدود مشخص شد دیگر شفعه نیست. اصطلاحاً بعد از اینکه تحدید حدود شد از شرکت می شود به مجاوره. همسایه می شوند. اول شریک بودند بعد از اینکه مرزبندی ها مشخص شد بعد از مشخص کردن مرزبندی ها آن وقت تبدیل می شود به همسایه. و شاید سابقاً هم گفته باشیم معروف بین فقهای ما برای همسایه حق شفعه نیست. حالا مثلاً همسایه شما خانه را فروخت و شما این مشتری را نمی پسندید آیا حق شفعه دارید می توانید به همان قیمت بخرید؟ بین فقهای ما نه. البته بین فقهای اهل سنت احناف ظاهراً قائلند. در قانون عراق هم بود ظاهراً. حنفی در خود قانون عراق هم بود که اگر همسایه می فروخت حق شفعه برای همسایه بود. پس اگر تحدید حدود شد روشن شد؟ از شریک تبدیل به همسایه می شود. آن وقت در همسایه دیگر شفعه نیست. چون در روایت ما هم دارد که لیس للجار شفعه. حق شفعه ندارد. پس حدیث این مطلب قال اذا عرفت العرف اولاً کلمه عرفت العرف را من در کلمات اهل سنت مختصری نگاه کردم همه اش را نگاه نکردم. عن رسول الله ندیدم. صرفت الطرق دارد. یا صرفت الارض. یعنی راه ها مشخص شد. این زمین را مشخص کردند دو تکه کردند و هر تکه هم برایش راه و دو تا زمین کاملاً جدا راهش جدا زمین جدا شد حدودش معین شد دیگر جای شفعه نیست. چون تبدیل به همسایه می شود. اما حده الحدود در روایت اهل سنت هست. آن که من در بیهقی نگاه کردم در سنن بیهقی طبعاً استیعاب نکردم ایشان عرفت العرف را از عثمان نقل می کند با سند نقل می کند از عثمان اذا عرفت العرف. عرف جمع عرفه وزن غره به معنای علامت. شما وقتی زمین را جدا می کنند یک سنگی چوبی چیزی در زمین می گذارند که از این پوب تا این چوب مال زمین فلانی است بقیه این را اصطلاحاً علامت یا معلم، معلم نشانه، نشانه راه را می گویند. مثل معالم الدین. نشانه راه را اصطلاحاً عرفه می گویند. اذا عرفت العرف یعنی زمین مرزبندی شد مشخص شد حدود زمین مشخص شد آن وقت می گوید فلا شفعه. آن وقت نکته مشکل اولاً این نیست. همین عرفه العرف در این متن جناب عبادہ نیست. این مطلب هست حتی در بخاری هم هست. اما بعنوان عرفه العرف نیست. و از عبادہ هم نیست. از جابر بن عبد الله است. چند سند دارد اصحش از جابر بن عبد الله است. شاید اصح به ذهن من فعلاً. از جابر بن عبد الله انصاری است. دقت می فرمایید؟ اما در این روایت قضی رسول الله دارد و عرفت العرف هم بعدش است. مشکل باز کجاست؟ مشکل این است که در کتاب صدوق که این روایت را آورده است سه بخش دارد. یعنی سه بخش دارد این روایت سه بخش دارد بخش اولش در عبادہ است. بخش دومش و قال لا ضرر و لا ضرار در عبادہ است اما به عنوان قضی ان لا ضرر و لا ضرار و با فاصله. بعد از شفعه هم نیست. بخش سومش اذا عرفت العرف است این هم در این روایت نیست. یعنی در روایت عبادہ نیست. اما پیش اهل سنت هست با متن دیگری. اما همین مضمون هست بین اهل سنت هم هست با مضمون دیگری. لکن در نسخه فقیه که امروز من چون جامع الاحادیث همه روایت های شفعه را نگاه نکردم سابقاً از من سؤال کردند بحث شفعه یک مقدارش را دیده بودم

چون امروز گفتیم همه را من الباب الی المحراب نگاه کردیم روی همین نکته ای که می خواهم عرض کنم اینجا نمی دانم به این نسخ نگاه کنید از صدوق نقل کردیم از فقیه این و قال در پرائتز از فقیه قال الصادق علیه السلام. اگر این باشد اصلا این را از کلام رسول الله خارج کردیم. نمی دانم حالا فقیه همین طور است یا خیر. اگر این باشد این را از کلام رسول الله خارج کرده است. قال الصادق علیه السلام. لذا یک شبهه دیگری مطرح می شود که شاید و قال قبلی لا ضرر و لا ضرار آن هم مال امام صادق باشد. چون عرض کردم در متن عبادۀ نیست و قال لا ضرر و لا ضرار در متن عبادۀ وارد نشده است. علی ای حال این یک نکته ای است که باید بررسی شود که این قال الصادق که مرحوم صدوق فرموده است خیلی عجیب است معلوم می شود که در کتاب ایشان در نسخه ای که ایشان داشته است عرض کردم نسخه ایشان نسخه ای است مال محمد بن حسین بن ابی الخطاب این به قم آمده است. کتب ایشان به قم آمده است نقل کرده اند قمی ها نقل کرده اند. یکی از راه هایش صفار است.

ظاهرا علمای قم ظاهرا دیگر و الله عالم ظاهرا علمای قم که رفته اند کوفه کتاب های ایشان را به قم آورده اند. البته نقطه ای که برای ما مبهم است در کتاب نوادر الحکمه هم نقل می کند. محمد بن احمد عن محمد بن حسین این همه من سابقا چند بار گفتم برای ما روشن نیست که محمد بن احمد کوفه رفته باشد. مشایخ کوفه در آن هست مثل همین جا. یا باید قائل به وجاده شویم یا بگوییم رفته است خبر ندارد بهر حال. این هست. و امروز تقریبا روایات همین عقبه و محمد بن حسین را لا اقل در تهذیب چند جلد تهذیب از جلد دو به بعد هست نگاه کردم روایاتش مأثور به است غیر از روایاتی که محل کلام شرکا در آن دارد. غیر از این روایت غالبا روایاتش خوب است یک عده هم سؤالات و جوابات خودش است. ربطی به قضا ندارد. اما در روایاتش روایات شاذ هم هست. بعد که نگاه کردم دیدم همه اش مال نوادر الحکمه است. کافی و اینها که نقل کرده است مرتب است. هر چه شاذ و ماذ است از این نوادر الحکمه است. معلوم می شود که نوادر الحکمه قر و قاطی آورده است. اما کافی نقل کرده است. این را کرارا عرض کردیم.

خود من هم عقیده ام این است که البته چون آن روایت خیلی سنن مشهور نبوده است این هم خیلی مشهور نبوده است خود من عقیده ام به این است که بعید نیست که روایت چیز باشد یعنی به همین نسخه عبادۀ حساب کنیم اینکه لا ضرر و لا ضرار بعد از شفعه باشد ثابت نیست. من کرارا عرض کردم در کتب اهل سنت و شیعه قدیم بیشتر فروع شفعه را با لا ضرر درست کرده اند. اینکه امروز گفتم همه روایات لا ضرر را از اول نگاه کردم یکباره در جامع الاحادیث می خواستم ببینم در متون روایات به استثنای این روایت واحده در متون روایات ما صحیحا و ثقیما و در کتب مشهور و غیر مشهور مثل فقه الرضا و اینها چه مقدار در متون روایات به لا ضرر تمسک شده است در باب شفعه. غیر از این چیزی ندیدم. می گویم روایات شفعه را از اول تا آخر نگاه کردم غیر از این مورد چیزی ندیدم. و چیزی که ایندفعه چون

سابقا نگاه کردم البته سابقا وسائل مراجعه کردم ایندفعه به جامع الاحادیث مراجعه کردیم خیلی فروع در شفعه هست که فقط دعائم آورده است. این هم خیلی عجیب است چیز عجیب و غریبی برای ما پیدا شد فقط دعائم الاسلام نقل کرده است و عن الصادق علیه السلام. نه اینکه فتوای خودش باشد. خیلی برای من تعجب آور است. این همه روایت اصحاب داشته باشند حذف شده است آنوقت رفته است روی نسخه مصری که کاملا متروک بوده است نسخه دعائم که این برای ما خیلی امروز تعجب آور بود البته امروز سریعاً فقط نگاه کردم این باید یک حلی برایش پیدا کنیم. اصحاب ما این قدر روایت را اسقاط کردن چیز غریبی است. خیلی عجیب است. این قدر روایت را حذف کردن و همه هم از امام صادق. یک جاهایی معلوم است که قروقاطی می کند. اما این احکام یعنی در همین جامع الاحادیث ابواب زیادی را قرار داده است آخرش فروعش را گفته است و این ابواب را فقط یک روایت آن هم دعائم. آن هم از امام صادق. باید یک فکری کنیم که اصحاب چرا این کار را کردند چیز عجیب و غریبی است این مطلب. اینکه صاحب دعائم هم چه نوشته باشد از خودش در آورده باشد که نستجیب بالله قابل تصور نیست این هم یکی از جاهای مشکل. علی ای حال برای تدبیر این مطلب چون عرض کردم در کتب فقه عملاً بلا ضرر است. عملاً یکی از محورها لا ضرر است. اما می خواستیم ببینیم در روایات چه؟ در روایات اشاره ای، اشعاری، ضرر علیه چون ما انشاء الله عرض می کنیم گاهی روایات کامل لا ضرر و لا ضرار می آورد گاهی اشعار دارد مثلاً. لا یضرک لا یضره اشعاری به لا ضرر باشد. فعلاً که امروز من تمام روایات شفعه را یک جا نگاه کردم در این روایات صحیحا و ثقیما مشهوراً و ضعیفاً مثل فقه الرضا دعائم هیچ کدامشان اشاره ای به قاعده لا ضرر در شفعه ندارد جز همین روایت واحده. باز هم یکی. که در آن و قال لا ضرر و لا ضرار. هیچ کدام از این روایت اشعاری هم به آن ندارد. قضای نهم این را من یکی حساب کردم. به شماره ایشان پشت سر هم دو تا گذاشته است. شماره نگذاشته است ایشان «وقضی لحمل» «ابن مالک الهذلی» بمیراثه عن امرأته التي قتلها الأخری، این شخص دو تا زن داشته است. یکیش بالأخره با هم هوو بودند یکی می زند دیگری را می کشد. حالا این یک مطلب. مطلب دیگر اینکه این دومی که مقتول بوده است بچه هم داشته است. اینجا و قضی لحمل بن مالک هذلی بمیراثه. گفت اشکال ندارد میراث ارث می برد از زنش عن امراه التي قتلته اخری یک و قضی فی الجنین المقتول بغره. یعنی فاصله گذاشته است لکن این در حقیقت یک قضا است. حالا دو تا چه عرض کنم. قضای ثابت هم هست. یعنی جزء قضای ثابت رسول الله است. و آن بحثی بوده است که آیا جنین دیه دارد یا خیر. این جنین اینجا در این مورد فرمود پیغمبر که چون آن زنیکه را کشته است دیه دهد و شوهرش هم ارث می برد و راجع به جنین هم فرمود غره. غره به اصطلاح پیشانی سفید که اسبی که هست این غره می گویند. غر المیامین هم که هست این غره کنایه از یک عبد کوچکی، بره کوچکی، این مراد این است. یازن یا مرد. مثلاً برده شش ماهه دو ماهه که مثلاً برده به دنیا آمده است بغره عبد او آه. برای آن بچه هم برای آن جنین هم غره. این جزء

سنن رسول الله است. این جزء سنن ثابت رسول الله هم هست. که اگر کسی جنین را کشت باید غره بدهد. یعنی بچه مثلاً عبد یا پسری دختر فرق نمی کند. عبد او دمه. قال این دو تا یکی است چون هر دو در یک جریان اتفاق افتاد. ایشان می گویم فاصله گذاشت. من برای هر دو یک شماره زدم. شماره نه زدم. چون در یک قصه اتفاق افتاده است. قصه واحده ای بوده است یک زن رفته است هم زنیکه را کشته است که آن زن حامله هم بوده است و جنینش هم کشته شده است. آن وقت برای زن گفتند دیه بدهد. دیه مرد می تواند ارث ببرد. برای آن بچه هم گفتند غره. حکم قضا بغره. این اسانید فراوان دارد. این یکی دارد ما هم داریم اسانید دارد. عبد او أمه. «قال: فورثها بعلها»، از آن زنی که کشته شد شوهرش و بنوها. این را من یک شماره دادم غرض من عرض می کنم دیروز عرض کردم بعضی از این شماره گذاری ها مال من است. معنایش این نیست که شما قبول کنید. ممکن است قبول نکنید. اختیار با خودتان است. «فورثها بعلها و بنوها، قال: و كان له من امرأته كليهما ولد»، این قال حالا نمی دانیم قال مال خود این نوه است یا مال خود عباد است. این قصه هم نقل شده است. این ظاهراً قصه در قصه کرده است. بین پراکنش بحث کرده است. به نظر این طور می آید. «قال:

فقال: أبو القاتلة»، *مردی که پدر آن زن قاتل بود. پدر زنی که زنش قاتل بود. «المقضي عليه: يا رسول الله»، عرض کردم این معروف است. این متون اسناد فراوان مصادراً فراوان نسبت داده است. «كيف أغرم من لا صاح ولا استهل»، اینها نشان می دهد که بچه ای که دنیا نیامده است اصلاً دیه ندارد. «كيف اغرم»، غرامت در اینجا یعنی دیه. من چطور غرامت پرداخت کنم برای من لا صاح ولا استهل. صاح یعنی دنیا نیامده است. صیهه اصطلاحاً صدای اولی که بچه می گوید چون وقتی بچه صدا می کند قابله ها خوشحال می شوند استهلال هم از همان است. «ولا شرب ولا أكل فمثل ذلك يطل»، يطل هم ذکر شده است يَطُل هم نقل شده است بطل هم نقل شده است. ایشان در اینجا می گوید در روایات معتبری که در اینجا داریم از کتاب همین روایت عبد الله بطل است. من عرض کردم روایتی است معروف مشهور لا يطل دم امراه مسلم. این را چند بار عرض کردیم و گفتیم معروف است بین آنها که این غلط فقهایی است لا بد صحیحش لا يطل به صیغه معلوم نه به صیغه مجهول. لا يطل دم امراه مسلم گفتند صحیحش لا يَطُل است لکن غلط مشهور در السنه فقها لا يَطُل.

اما در روایات ما لا يیطل دم امراه مسلم. شبیه این بطل که در اینجا دارد. من هنوز در روایت ما نگاه کنید اگر هست يَطُل یا يَطُل در روایات خودمان ندیدیم. در روایات خودمان عرض می کنم. يطل یا دم نمی آید آنچه که در روایات ما است يیطل است. این جا هم بطل آمده است. ایشان می گوید همین هم درست است. بعد می گوید در کتاب بخاری يطل. عرض کردم این قصه معروف است بخاری مسلم در آنها يَطُل. یک شرحی هم داده است راجع به نسخ و اختلاف نسخ و اینها دیگر کار بحث ما خارج است.

سؤال: داستان یطل نقل شده است در کافی

پاسخ: عرض کردم پیش ما هم هست. یا رسول الله کیف اغرم من لا صاح ولا استهل ولا شرب ولا اکل. فمثل ذلک یطل. اینها قافیه اش مراد صدرش است فقال رسول الله هذا من الکوهان. اینجا این طور نوشته است. لکن فکر می کند در کافی این طور است. هذا سجع الکوهان. به نظرم عنوان سجع دارد. این مثل قافیه کوهان. آن وقت اینجا یک شرحی داده است که نمی دانم در نسخه فلان این طور است در نسخه فلان این طور. چند سطری نوشته است آقایان مراجعه کنند. این آقا نسخه قضاء نهم. من همه را یک قضاء قرار دادم. با این قصه و شرحش یک قضا. قال یعنی قال عباد و لذا و قضا این تکرار کرده است چون به نظرم فاصله کلام نوه پسر بوده است. و قضی فی الرحمه تكون بین الطريق چون می دانید من سابقا عرض کردم مدینه کیفیتش، کیفیت ساختمان مثل این ساختمان قم نبوده است. آن که ما در آن در آوریم از تاریخ تکه تکه بوده است. مجموعه مجموعه بوده است. مثل یک محله ای مثل زنبیل آباد. بیست تا سی تا چهل تا پنجاه تا خانه بوده است و غالبا هم یک عشیره بودند مثل بنی هاشم. یا فرض کنید بنی نجاریا فرض کنید قریظه که یهود بودند یا نذیر که یهود بودند. بنی نذیر. اینها یک تکه بودند آن وقت خواهی نخواهی بین اینها فاصله می افتاد البته یک عده آنجا بودند آن وقت تدریجاً می آمدند می ساختند خود این بقیع هم خالی بود پیغمبر آمدند بقیه در حقیقت جایی که پیغمبر ورود کردند خانه ابو ایوب انصاری دو طبقه هم بود پهلوی یک تکه زمین خالی بود گفتند مال ایام است. پیغمبر مسجد ساختند. این طرفش هم بقیع بود. الآن شما وقتی بین بقیع و بین مسجد پیغمبر جایی که گنبد هست و مناره هست بنشینید، طرف امام نه تا آخر مسجد. این وسطش خانه ابو ایوب انصاری است. این خانه ابو ایوب انصاری وسط بود این طرفش بقیع بود بقیع هم یعنی تپه مانند. در لغت عرب یکی نقیع می گفتند یکی بقیع می گفتند. بقیع یعنی بقعه بالا آمده نقیع یعنی پایین رفته که ما الآن به آن می گوئیم مرداب. نقیع الآن در دنیای عرب می گویند مستنقع. مستنقعات. مستنقعات از همین نقیع است. مثلاً در عراق حور می گویند. حور العظیم. این حور یعنی نقیع. نقیع در حدود بیست کلومتری مدینه بود. فاصله داشت با مدینه. یک منطقه ای بود پایین بود پست بود آب جمع می شد در آنجا لذا خود رو بود مرتع شده بود به این نقیع می گفتند. یکی هم بقیع بود. بقیع بالا بود در آن خار بود. خار قرقد. لذا تپه قرقد می گفتند. مثلاً می گوید کوه آویشن می گوئیم در فارسی. این تپه ای بود که در آن قرقد بود. عرض کردم کرارا قرقد را در حقیقت خار مصطلح ما نبود. قرقد اوصافی که دارد شبیه درختچه بود چون مثلاً صد صد و بیست سانتی متر طولش بود و برگهای ریزی داشت. خار غالباً برگ ندارد لذا خار اصولاً شدیدتر است در آثارش چون مستقیم نور خورشید را می گیرد. غرض اینکه پیغمبر اکرم هم بقیع این طرفشان بود بقیع هم گرفتند یواش یواش مسلمان ها ساختند. مثلاً بقیع قبرستان نبود. یک تپه آزادی بود. و مثلاً اول بقیع را چیز ساخت عقیل. عقیل خانه اش را آنجا ساخت همان جایی که الآن قبر چهار قبر ائمه است. اصلاً این

چهار قبر در سرداب خانه عقیل است. برای همین هم که با قبرستان بقیع مخلوط نشد. این خانه عقیل است که در سردابش چهار امام را و بعد عباس عموی پیغمبر را آنجا دفن کردند. یعنی اول عباس بعد آن چهار امام. عباس قبل از آنها بود. و فاطمه بنت اسد و همان جایی که الان به اسم قبر صفیه و عاتکه یا عمه رسول الله ام البنین خانه زییر است. زییر مادرش را جلوی خانه خودش دفن کرد. صفیه مادر زییر است. صفیه که دختر عبد المطلب و عمه رسول الله است این را جلوی خانه خودش دفن کرد. می خواستم اوضاع مدینه آن وقت این سؤال این بود گاهی این فضاها را می آمدند می ساختند خب این هم می ساخت او هم می ساخت به همدیگر می خورد دیگر. حضرت گفت قضی فی الرحمه. خوب دقت کنید. این می خورد به احکام اجرایی. به ساز و کارهای اجرایی. ف ارحمه یعنی فضا. فضای بازی بوده است. «تكون بين الطريق» مثلاً این رهبه فضایی مثل همین بقیع مثل این طرفش آن طرفش این فضای بازی بوده است می خواستند بسازند. «ثم يريد أهلها البنیان فیها» روشن شد؟ این هم می خواهد بسازد آن هم. همین روستاها هستند که توسعه پیدا می کنند خانه های جدید به آن اضافه می کنند. این در فضاهای بازی می خواستند خانه بسازند. «فقضى أن يترك للطريق فیها سبع أذرع»، حضرت فرمود خانه ها را جوری بسازید که هفت ذراع فاصله داشته باشد. سه متر و نیم. کوچه های سه متر و نیمی. الآن مثلاً کوچه های ده متری، هفت متری هشت متری، رسم است دیگر. حضرت فرمودند حداقل حالا فرض کنید چهار متری حالا برای احتیاط ایشان می گوید سه متر و نیمی. چون ذراع اصطلاحاً از سر انگشتان تا مرفق را ذراع می گفتند که به طور طبیعی چهل و شش چهل و هفت سانتی متر است. و این اصطلاح بود در آن زمان. حالا غیر از اینکه عنوان این بود اصطلاح هم شده بود. استاندارد بود. هر ذراعی دو وجب بود. اصطلاحشان این طور بود. در بعضی از روایات کر ذراع هم آمده است. ذراع کنایه از دو وجب است. اگر دارد ذراع یعنی دو وجب. دو ذراع چهار وجب و عرض کردیم در لغت عرب شبر بود و فطر. ما بین انگشت آخری و این انگشت شصت این شبر است. مابین این دو تا فطر است. اولی و دومی. فطر و شبر. خود شبر هم اصطلاحاً یک هفتم قامت انسان بود. اصطلاحاتی بود دیگر. مثلاً در اروپا متعارفشان پا بود. حالا شبر به جای شبر پا بود. پا هم یک دهم قامت حساب می کردند. حالا این نمی خواهم وارد این شوم که انگلیسی ها هم به آن فوت می گویند. این چون پا بود. حساب پا می کردند. آن وقت این را یک متعارف بود. یک کسانی هم که در اسلام متعارف بود که مجسمه هستند قائل به تجسیم حق تعالی هستند نستجیب بالله اینها می گفتند ان الله سبعة اشبار بشبر نفسه. هر انسانی هفت وجب خودش است خدا هم به وجب خودش هفت وجب است. این روایت سبعة اشبار روشن شد این تاریخش مال چیست؟ این تصور انسان آن زمان است. که هر انسانی هفت وجب به وجب خودش است. خدا هم هفت وجب به وجب خودش است. ان الله سبعة اشبار بشبر نفسه. این قضا قضای حکومتی است. دقت کردید؟ چون شما ممکن است الآن بخواهند خانه بسازند فاصله پنج متر است. فاصله ده متر است. خیابان بیست متری بکشیم. سی متری

بکشیم. روشن شد؟ من می دارم تأکید می کنم این قضای شماره ده است. قضای شماره ده مال ساز و کار اجرایی است. روشن شد؟ مثلاً مرحوم شیخ الشریعه می گوید قضای شانزده که لا ضرر آن هم ساز و کار اجرایی است. لذا این جور قضاها لازم الاتباع نیست. یعنی ممکن است الآن در زمان ما فرض کنید ولایت فقیه باشد به جای سه متر و نیم بگوید که اینجا صلاح است که هشت متر بشود. صلاح است اینجا مثلاً چون آن زمان الاغ و شتر و این چیزها بود. حالا زمان ما ماشین و این باید حساب فاصله هم با ماشین و کامیون و این جوری حساب کند که آیا کامیون رو هست یا نیست. باید این خصوصیات در نظر بگیرد. اسم این را می گذاریم ساز و کار اجرایی. این می گوئیم احکام سلطانی. روشن شد اصطلاح من؟ پس یک احکام سلطانی داریم یک قضای ثابت رسول الله داریم. این جزء احکام سلطانی است. قضی فی الرحبه تكون بین الطريق ثم یرید اهلها البنیان فیها فقضی ان یترک طریق منها سبع اذرع. قال و کان تلک الطريق تسمى، این قال احتمالاً یا خود عبادۀ است یا همین نوه پسر است. «و قال تلک الطريق تسمى بالمیتاع»، میتاع را به کسر بخوانیم. میتاع است. میتۀ نخوانیم. این راه را اسمش را میتاع می گذاشتند. به اصطلاح اصطلاحشان چه بود یعنی اگر یک زمین را تقسیم می کردیم ممکن بود یک متر دو ذراع یک متر شما بگذارید به عنوان راه این زمین تا این زمین. این را میتاع نمی گفتند چون این راهی بود که این دو زمین بود. دو زمینی که فاصله بود جدای می کردیم راه کمی می گذاشتند. اما اگر می خواستند ساختمان سازی کنند محله بسازند طریق میتاع. طریق میتاع یعنی طریق رفت و آمد. این کلمه علی خلاف القاعده است از کلمه اتیان است. اتی. میتاع خلاف قاعده. میتاع یعنی یؤتی. طریق یؤتی.

س: پیاده رو

ج: پیاده رونه. طریق رفت و آمدی. اسب و الاغ و اینها رفت و آمد می کردند.

و کان تلک الطريق، این در مقابل آن طریق خصوصی. الآن هم رسم است یک زمین را که تقسیم می کنند ممکن است یک متر فاصله بین زمین ها بدهند. یعنی میتاع که نیست. این مال همین دو زمین است. به قول امروزی ما بن بست. شبیه بن بست است که درست می کنند. این را پیغمبر فرمودند طریقی را که می خواهد میتاع باشد یعنی طریق رفت و آمدی. رفت و آمد در آن باشد آمد و شد باشد این مثلاً سه متر و نیم باشد. هفت ذراع. این جزء احکام سلطانی است. این جزء احکام نه اینکه موقت است اصلاً مال ساز و کار اجرایی است. ممکن است بعدها بشوند چهار متر بعدها بشوند ده متر بعدها بشوند بیست متر حسب آن نیاز و مقدار خانه و چه رفت و آمدی می شود و درده است در شهر است در روستا است حیوان رفت و آمد می کند این زمین، زمین آمد و شد است. یعنی تقریباً زمین عمومی راه عمومی. راه آمد و شد. و کان تلک الطريق تسمى المیتاع. اصطلاحاً زمین راه میتاع راه رفت و شدی باید سه متر و نیم باشد. این را هم شماره ده را

.....
هم ما از جناب آقای چیز نداریم. از جناب آقای عقبه نداریم. اما یک روایتی از سکونی داریم در تهذیب آورده است ذیلش این است. قال رسول الله تاملی گوید قال: «الطریق إذا تشاح علیه أهله فحدّه سبع أذرع»، این همان نکته ای است که من خیلی رویش اصرار کردم و امروز خواندم بعدش هم متن دیگری می خوانیم که معلوم می شود که یک دفعه نقل سنت رسول الله یک دفعه متن کتاب عبادۀ است. متن کتاب عبادۀ نه اما سنت نقل شده است. این است که ما می گوئیم مثلاً سکونی عین کتاب عبادۀ را نقل نکرده است. مطلبش هست فکر می کنم جای دیگر هم دارد. حالا نگاه کنم بله قصه رهبر بله از همین چیز نقل کرده است بیهقی دارد از همین کتاب عبادۀ نقل کرده است. بیهقی هم از کتاب عبادۀ. علی ایّ حال اما ما در طریق عقبه بن خالد از طریق عبادۀ نداریم از طریق سکونی داریم. عن جعفر عن أبيه عن آبائه عن علی قال رسول الله اگر راه اختلاف شد هفت ذراع. یعنی سه متر و نیم. این شاهد روشن شد شاهد من برای شما؟ معلوم می شود که ما متونی داریم که حکم در آن است متونی داریم که عین الفاظ در آن است. عین الفاظ را ما از عقبه بن خالد داریم. اما حکم را از کسان دیگر هم داریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین